

اصبغ را یکی از «شرطة الخمیس» در جنگ صفین یاد کرده‌اند (خلیفه، ۲۳۱/۱). از خود او در معنی این عنوان روایت شده است که ما با علی (ع) شرط و پیمان بستیم تا پای جان در راه او فداکاری کنیم (نک: کشی، ۱۰۳: خوبی، ۲۲۲/۳). از اصبغ برخی روایات نیز در شرح حوادث جنگ جمل در دست است (ابن ابی الحدید، ۲۴۸/۱، ۲۶۳). وی همچنین یکی از راویان برخی رویدادهای جنگ صفین است (مثلاً نک: نصر بن مزاحم، ۳۲۲، ۴۴۲). از برخی روایات، میزان محبوبیت و منزلت اصبغ نزد امام علی (ع) به خوبی آشکار است (مثلاً نک: طوسی، امالی، ۱۷۶/۱).

همچنین آمده است که او روزگاری پس از امام علی (ع) می‌زیسته (نک: نجاشی، ۸)، و واقعه شهادت وی را گزارش کرده است (نک: مفید، ۳۵۱) و حتی گفته شده که وی پس از سده ۱۰ در گذشته است (نک: آقابزرگ، ۱۰۵/۲۵). گزارشی که زندگی او را تا روزگاری بس دراز پس از شهادت حضرت علی (ع) تأیید کند، در دست نیست و اقوال گوناگون درباره دوران زندگی او نیز از روایات مختلف وی — منقول در مآخذ روایی — سرچشمه گرفته است. همچنین از او روایتی از امام حسن (ع) (نک: خوبی، ۲۲۳/۳) و امام حسین (ع) نقل شده است (نک: ابن شهر آشوب، ۵۲/۴) و طوسی (الفهرست، ۶۳) نیز آورده است که اصبغ اثری در «مقتل» امام حسین (ع) داشته، و سند خود را به آن ذکر کرده است؛ اما در تکیه بر این موارد، باید سخت احتیاط کرد، زیرا طریق روایی اثر یاد شده را به سبب کثرت مجاهیل ضعیف شمرده‌اند (نک: خوبی، ۲۲۲/۳). طوسی او را در طبقه اصحاب امام حسن (ع) نیز بر شمرده است (رجال، ۶۶).

آنچه بیشتر مایه شهرت اصبغ بوده، شخصیت روایی اوست. غالب روایاتی که وی نقل کرده، به امام علی (ع) می‌رسد. بیشتر این روایات در کتابها و منابع شیعی منعکس شده‌اند (برای فهرستی از روایات وی در کتابهای اربعة شیعه، نک: خوبی، همانجا). موضوعات روایات او بیشتر تاریخی، فقهی و اخلاقی است. مشهورترین روایت اصبغ از امام علی (ع) یکی عهدنامه معروف مالک اشتر است و دیگری وصیت امام به فرزندش محمد حنفیه (نجاشی، همانجا؛ طوسی، الفهرست، ۶۲-۶۳).

اصبغ از این کسان نیز روایت کرده است: ابویوب خالد بن زید انصاری، عمار بن یاسر و عمر بن خطاب (ذهبی، میزان، ...، ۲۷۱/۱؛ مزی، ۳۰۸/۳). گروهی چون ابوجارود زیاد بن منذر، خالد نوفلی، محمد ابن داوود غنوی، اجلح بن عبدالله کندی و ابوحمزه ثمالی از او روایت کرده‌اند (ابن حبان، ۳۵۷/۱؛ مزی، همانجا).

بیشتر رجال شناسان و محدثان اهل سنت، اصبغ را غیر موثق و ضعیف دانسته‌اند (یحیی بن معین، ۴۲/۲؛ ابن سعد، ۲۲۵/۶؛ ابن حبان، ۱۷۴/۱؛ ابن عدی، ۲۹۸/۱؛ جوزجانی، ۴۷؛ نسایی، ۱۵۶؛ دارقطنی، ۶۷؛ ابن حجر، ۸۱/۱) که این موضوع به پیوند صادقانه اصبغ با امام علی (ع) بی ربط نمی‌نماید؛ تا بدانجا که برخی او را «رافضی» و گاه از غلات شیعه محسوب داشته‌اند (نک: بسوی، ۱۹۰/۳؛ ذهبی، المغنی،

۹۳/۱؛ ابن حجر، همانجا). با اینهمه، عجللی (ص ۷۱)، اصبغ را در شمار ثقات آورده است. رجال شناسان شیعی او را توثیق کرده، و از ثقات برجسته شمرده‌اند (مثلاً نک: علامه حلی، ۲۴: حر عاملی، ۱۴۲/۲-۱۴۳).

مآخذ: آقا بزرگ، الذریعة؛ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۸/ق ۱۹۵۹م؛ ابن حبان، محمد، کتاب المجروحین، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ق؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، تقرب التهذیب، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، ۱۳۹۵/ق ۱۹۷۵م؛ ابن حزم، علی، جمهرة انساب العرب، بیروت، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۲م؛ ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر؛ ابن شهر آشوب، محمد، المناقب، قم، مطبعة علمیه؛ ابن عدی، احمد، الکامل فی ضعفاء الرجال، بیروت، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۵م؛ بیری تلمسانی، محمد، الجوهره، به کوشش محمد تونجی، ریاض، ۱۴۰۳ق؛ بسوی، یعقوب، المعرفة و تاریخ، به کوشش اکرم ضیاء عمری، بغداد، ۱۳۹۶ق؛ جوزجانی، ابراهیم، احوال الرجال، به کوشش صبحی بذری سامرایی، بیروت، ۱۴۰۵ق؛ حر عاملی، محمد، وسائل الشیعة، به کوشش محمد رازی، بیروت، ۱۳۸۹ق؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۷م؛ خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بیروت، ۱۴۰۳ق؛ دارقطنی، علی، کتاب الضعفاء و المتروکین، به کوشش صبحی بذری سامرایی، بیروت، ۱۴۰۶/ق ۱۹۸۶م؛ ذهبی، محمد، المغنی، به کوشش نورالدین عثر، حلب، ۱۳۹۱/ق ۱۹۷۱م؛ هوم، میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، ۱۹۶۳م؛ طوسی، محمد، امالی، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۴/ق ۱۹۶۴م؛ هوم، رجال، نجف، ۱۳۸۰/ق ۱۹۶۱م؛ هوم، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ش؛ عجللی، احمد، تاریخ الثقات، به کوشش عبدالمعطلی قلنجی، بیروت، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۴م؛ علامه حلی، حسن، رجال، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق؛ کشی، محمد، معرفة الرجال، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ش؛ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، ۱۴۱۳ق؛ مفید، محمد، امالی، به کوشش حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۳ق؛ نجاشی، رجال، به کوشش موسی شیرازی، قم، ۱۴۰۷ق؛ نسایی، احمد، «کتاب الضعفاء و المتروکین»، همراه کتاب الضعفاء الصغیر بخاری، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۴۰۶ق؛ نصر بن مزاحم، رقعة صفین، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۸۲ق؛ یحیی بن معین، تاریخ، به کوشش احمد محمد نورسیف، مکه، ۱۳۹۹ق.

اصحاب الاثنین، نک: ثنویت.

اصحاب إجماع، اصطلاحی در علم رجال امامیه که بر گروهی

از راویان در سده‌های ۲ و ۳/ق ۹م اطلاق می‌شود. در دیدگاه مشهور نزد رجالیان، ویژگی این گروه آن است که آنچه از اخبار، اسنادش تا اصحاب اجماع صحیح باشد، حکم به صحت آن می‌شود.

از نظر تاریخی، اساس پیدایی این اصطلاح به دهه‌های گذار از سده ۳ به ۴ق، و به تعبیراتی از رجال مشهور امامی، ابوعمرو کشی در مواضعی از کتاب رجال، باز می‌گردد. وی در موضعی می‌نویسد: عصابه (امامیه) بر تصدیق گروهی از اصحاب ابوجعفر و ابوعبدالله (ع) اجماع، و به فقاهتشان اعتراف کرده‌اند و آنان زرارۀ بن اعین، معروف این خربوذ، برید بن معاویه، ابوبصیر اسدی (در قولی: ابوبصیر مرادی)، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفیند (ص ۲۳۸). و در موضعی دیگر، با عبارتی مشابه، ۶ تن از اصحاب امام صادق (ع) را نیز بدانان

علامه حلی، حسن، رجال، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/ ۱۹۶۱م؛ فیض کاشانی، محسن، الاصول الاصلیه، به کوشش جلال الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۴۹ش؛ همو، الوافی، ج سگی، ایران، ۱۳۲۴ق؛ کرکی، حسین، هدایة الاررار، بغداد، ۱۳۹۶ق؛ کشی، محمد، معرقة الرجال، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ش؛ میرداماد، محمدباقر، الزواجع السماویة، قم، ۱۴۰۵ق؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل، تهران، ۱۳۸۴ق.

حسن انصاری

أَصْحَابُ أَخْدُودَ، نام قومی که در قرآن کریم از آنان یادی به میان آمده است و غالب مفسران، آنان را گروهی مؤمنان عذاب شده از سوی کافران دانسته اند.

واژه اخدود، بر وزن أفعول در لغت به معنای «شکافی در زمین» آمده است. این واژه از نظر ساختار صرفی مفرد است و جمع آن را اخادید گفته اند (نک: خلیل، ۱۳۸/۴؛ ازهری، ۵۶/۱۶). برخی از محققان، چون عبدالمجید عابدین معتقدند که این کلمه ریشه در زبان عربی ندارد و وامواژه‌ای است از زبان جعزی حبشه یا زبانهای باستانی یمن. عابدین ریشه حبشی «خَدَد» به معنی «ایجاد برش در زمین» را برای واژه پیشنهاد کرده است و با اقامه شواهدی، سعی دارد نشان دهد که کلمه اخدود، در اصل جمع، و نه مفرد بوده است (نک: ص ۱۰۳-۱۰۵).

متن داستان، آنگونه که به اشاره در قرآن کریم آمده، از این قرار است که توسط جماعتی از کافران، آتشی عظیم افروخته شد تا گروهی از مؤمنان را، به آن آتش بسوزانند و خشم آنان بر مؤمنان، جز به سبب ایمانی راستین به خداوند نبوده است (بروج/ ۸۵-۴، ۸، ۱۰).

غالب مفسران، واژه قُتِل را در آیه «فَقُتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ» وجه اخباری تلقی کرده، و آن را خبری از کشتار مؤمنان یا اصحاب اخدود از سوی کافران افروزنده اخدود دانسته اند؛ در حالی که گروهی از مفسران، «قُتِل» را در آیه، نه اخبار، که به معنای لعن و نفرین گرفته اند. از اینان، جماعتی چون نحاس (۱۹۲/۵)، طبری (تفسیر، ۸۶/۳۰-۸۷)، ابوحنبل (۴۵۰/۸) و فخرالدین رازی (۱۱۹/۳۱) و جز آنان، بر آنند که کشته شدگان در این واقعه، گروه مؤمنان بوده اند، در حالی که برخی دیگر از مفسران کشته شدگان را کافران دانسته اند؛ از جمله ربیع بن انس و واقدی معتقدند وقتی مؤمنان در آتش افکنده شدند، خداوند آسیب آتش را از آنان دور کرد، پس آتش زیانه کشید و کفاری را که در کنار آتش به نظاره نشسته بودند، فراگرفت. این سخن، به تفسیر فراء، قتاده، ابوالعالیه و زجاج نیز نزدیک است که عبارت «فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمُ» را اشاره به عذاب آخرت و عبارت «وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِّ» را به آتش دنیوی راجع دانسته اند و به عذابی مثل زده اند که کافران به هنگام آزار مؤمنان تحمل کردند (نک: فراء، ۲۵۳/۳؛ ثعلبی، ۴۳۹؛ فخرالدین رازی، ابوحنبل، همانجاها).

مفسران و نویسندگان مسلمان انگیزه اشاره قرآن به این داستان را مورد توجه قرار داده اند و بیشتر بر این باورند که چون در زمان پیامبر اکرم (ص) مسلمانان مکه از سوی قریش مورد آزار واذیت بسیار

افزوده، و از جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد ابن عثمان، حماد بن عیسی و ابان بن عثمان نام برده است (ص ۲۷۵) و سرانجام، در سخن از اصحاب امام کاظم و امام رضا (ع) ۶ تن دیگر: یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی را به این رجال افزوده است که بر تصدیق آنان اجماع شده است (ص ۵۵۶). وی خاطر نشان کرده است که از سوی برخی از امامیان، به جای حسن بن محبوب، کسانی چون حسن بن علی بن فضال، فضالة بن ایوب و عثمان ابن عیسی نیز پیشنهاد شده اند (همانجا).

گفته‌ای از شیخ طوسی در عدة الاصول (ص ۶۳) شاید اشاره به اصحاب اجماع داشته باشد، آنجا که می‌گوید: امامیان به آنچه زاره، محمد بن مسلم، برید، ابوبصیر، فضیل بن یسار و مانند ایشان از اهل حفظ و ضبط روایت کرده اند، عمل می‌نمایند و آن را به روایت کسی که ویژگیهای وی به پایه آنان نمی‌رسد، ترجیح می‌دهند.

مفهوم و اصطلاح اصحاب اجماع از سده ۶ق به بعد، میان رجالیان اسلامی شکل گرفته است و این شهر آشوب (۲۱۱/۴، ۲۸۰)، علامه حلی (ص ۲۱-۲۲، جم)، ابن داوود حلی (ص ۱۱، ۳۸۴، جم)، و پس از اینان شهید اول (نک: نوری، ۷۵۹/۳) و شهید ثانی (۱۳۱/۲) به گونه‌هایی این اجماع را متذکر شده اند.

شیخ بهایی (ص ۲۶۹) به اصحاب اجماع سخت توجه داشته، و وجود حدیثی را در اصلی معروف بالاتساب به یکی از اصحاب اجماع دلیل بر صحت آن دانسته است. میرداماد نیز به این مطلب پرداخته (ص ۴۵-۴۸)، و احادیث اصحاب اجماع را صحیح حقیقی یا در حکم صحیح دانسته است. وی بنابر استنباط خویش از عبارت کشی، معتقد است که حتی مراسیل این گروه نیز در حکم صحیح است.

علمای اخباری چون مولا محمد امین استرآبادی (ص ۱۸۱-۱۸۳)، فیض کاشانی (الاصول... ۵۶-۵۹، الوافی، ۱۱/۱، قس: ۱۲/۱)، حسین بن شهاب الدین کرکی (ص ۸۸-۸۹) و حر عاملی (۲۲۴/۳۰)، در جهت ادعای خویش بر صحت جمیع احادیث کتب اربعه و سایر کتب مورد اعتماد حدیثی شیعه، بر وجود این اجماع و صحت احادیث اصحاب آن پافشاری بسیار داشتند و در واقع اهتمام علمای سده‌های متأخر به این موضوع شاید بیشتر به سبب عنایت اخباریان به این مسأله بوده است (نیز نک: نوری، ۷۵۸/۳-۷۵۹). از متأخران، شفتی در این باره رساله‌ای مستقل (ج ۱۳۱۴) نگاشته است (نیز برای نمونه‌هایی، نک: آقابزرگ، ۱۱۹/۲-۱۲۰، ۵۷/۴).

مآخذ: آقابزرگ، الذریعة؛ ابن داوود حلی، حسن، الرجال، به کوشش جلال الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۴۲ش؛ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، به کوشش هاشم رسولی مدحانی، قم، مکتبه الطباطبائی، امین استرآبادی، محمد، التوائد السعدیه، تبریز، ۱۳۲۱ق؛ حر عاملی، محمد، خاتمة تفصیل رسائل الشیعة، به کوشش محمدرضا حسینی جلالی، قم، ۱۴۱۲ق؛ شهید ثانی، زین الدین، الروضة البهیة، ج سگی، ایران، ۱۳۱۰ق؛ شیخ بهایی، محمد، «مشرق الشمسین»، همراه الوجیز، ج سگی، تهران، ۱۳۱۹ق؛ طوسی، محمد، عدة الاصول، ج سگی، تهران، ۱۳۱۴ق؛